

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش‌های ادبی - قرآنی»
سال چهارم، شماره سوم (پاییز ۱۳۹۵)

بررسی کارکرد موتیف نمادگرایی یوسف^(ع) و بازآفرینی آن در اشعار محمود درویش و قیصر امین‌پور

حسین شمس آبادی^۱
راضیه کارآمد^۲

چکیده

قصه یوسف^(ع) و حوادث مربوط با زندگی ایشان در ادب عربی و فارسی مطرح شده است و می‌توان از آن به عنوان نماد، اسطوره و موتیف نام برد. محمود درویش و قیصر امین‌پور با توجه به شرایط موجود و حاکم بر جامعه خویش از عناصر این قصه برای بیان افکار و مقاصد خویش استفاده کرده‌اند و به غربت و بی‌پناهی و حسن و جمال یوسف^(ع) اشاره کرده‌اند و امید به رهایی را بشارت داده‌اند و قیصر در ورای این نماد، انتظار ظهور امام دوازدهم را بیان می‌کند و مهارت هردو شاعر در بازآفرینی عناصر این داستان مثال زدنی است. این نوشتار به روش تحلیلی^۳ توصیفی به بیان دیدگاه این دو شاعر در مورد یوسف^(ع) و چگونگی بازآفرینی آن می‌پردازد و از بین عناصر داستان یوسف^(ع)، غربت و بی‌پناهی یوسف، برادرکشی، مفهوم سیاسی و اجتماعی یوسف^(ع)، چاه، مفهوم انتظار، پیراهن و حُسن یوسف^(ع) را مطرح کرده است.

کلیدواژه‌ها: یوسف^(ع)، محمود درویش، قیصر امین‌پور، نماد.

drshamsabadi@yahoo.com

razieh.k81@gmail.com

*تاریخ دریافت ۹۵/۰۵/۱۳ تاریخ پذیرش ۹۵/۰۹/۱۱

۱ - دانشیار دانشگاه گروه زبان و ادبیات عربی حکیم سبزواری

۲ - نویسنده مسئول: دانشجوی دکترای دانشگاه حکیم سبزواری

۱- مقدمه

شاعران برای انتقال مفاهیم انسانی، قومی، اخلاقی و وطنی، از منابع الهامی متعددی استفاده می‌کنند. میراث دینی و بالاخص قرآن کریم یکی از مهمترین منابع الهام شعرا می باشد و آن‌ها به دلیل محتوای غنی و ارزش‌های متعالی اخلاقی قرآن کریم، از آن تأثیر پذیرفته‌اند و البته این تأثیرپذیری به میزان انس با کلام قدسی و تدبیر در معنای ژرف و دقایق قرآنی و میزان اعتقاد و ایمان آن‌ها نسبت به اسلام و کتاب وحی، و همت در ترویج و تبلیغ معانی و معارف دینی بستگی داشته است. یکی از سوره‌های قرآن مجید که به ماجرای زندگی یوسف^(ع) می‌پردازد، سوره یوسف است که شاعران و نویسندگان فارسی زبان و عرب زبان از آن در بیان و تعبیر از مفاهیم و مقاصد خویش در آثارشان سود جسته‌اند. داستان یوسف^(ع) و برادران، به عنوان یک داستان تراژدیک در متون مختلف فارسی تکرار شده است و ویژگی بارز او در این متون، پاکدامنی و عفت است. در ادبیات فارسی، تلمیح و عناصر داستانی چاه و زندان، عشق و پیراهن، بسامد بالایی در شعر دارد و حضرت یوسف^(ع)، نماد پاکي، محبوب غایب و حضرت حجت^(عج) است. کمتر شاعری به حضرت یوسف^(ع) از منظر حکمت، نبوت و حکومت‌داری نگریسته است. مهم‌ترین عناصر و مضامینی که از زندگی و شخصیت حضرت یوسف^(ع) مورد توجه شاعران فارسی زبان قرار گرفته، عبارت است از: محبت، حسن یوسف^(ع)، حسادت و نیرنگ برادران، به چاه افتادن یوسف^(ع)، گرگ و پیراهن خونین، نجات از چاه و به بردگی رفتن یوسف^(ع)، عشق یا هوس زلیخا، زنان دربار و ترنج، به زندان افتادن یوسف^(ع)، تعبیر خواب یوسف^(ع)، حکومت و عزیزی یوسف^(ع)، رفتار یوسف^(ع) با برادران، بینا شدن یعقوب با بوی پیراهن یوسف^(ع) و وصال یعقوب و یوسف. در ایران در واقع استبداد و جنگ، نویسندگان را برآن داشته است که از بیان مستقیم افکار خویش اجتناب کنند و از سوی دیگر رویکرد اسطوره‌ای در شعر دفاع مقدس و در ادبیات معاصر ایران جایگاه ویژه‌ای دارد. این اشعار با استفاده از بن‌مایه‌های اسطوره‌ای و بیان نمادین به بازآفرینی اسطوره‌ها می‌پردازند؛ زیرا هنگامی که یک سرزمین مورد هجوم بیگانگان قرار می‌گیرد، نیاز به قهرمان‌سازی و قهرمان‌پروری دارد. از این رو شاعران با بازآفرینی شخصیت‌های تاریخی، ملی و دینی، احساس قدرت، دوام، پایداری و بقا در مقابل سلطه بیگانگان را تقویت کرده و استقرار و ثبات خویش را به رخ دشمنان کشیدند. آنان در این راه از اسطوره‌ها به عنوان نماد استفاده کرده و از آن برای کشف و شهود و بازآفرینی حقیقت‌یاری می‌جویند (لک، ۱۳۸۴، ۶۴-۶۹) و جنگ تحمیلی شعر دفاع مقدس را پدید آورد و این شعر در ذات و اصالت خود، دارای کارکردهای نمادین و اسطوره‌ای

است و هنگامی که یک ملت مورد هجوم قرار می‌گیرد، نیاز به قهرمان سازی و قهرمان پروری در میان مردم احساس می‌شود؛ از این رو امین پور به بازآفرینی شخصیت‌های تاریخی، ملی و دینی پرداخته و الگوهای دیروزین را با واقعیت‌های امروزین جنگ پیوند زده است. امین پور عناصر نماد، نقاب و اسطوره را برای غنای هنری اشعار جنگ، هویت سازی ملی و پیوند اندیشه دینی با فضای جامعه استفاده کرده است. گرایش به نماد، اسطوره و شخصیت پردازی با استفاده از میراث تاریخی و دینی، در شعر امین پور، دلایل متفاوتی دارد که به طور خلاصه می‌توان به برخی از آن‌ها اشاره کرد: هویت سازی، ابهام آفرینی، عمق بخشی و جستن راهی برای غنای جوهر هنری و ادبی آثار از مسیر اسطوره گرایی، نمادپردازی و نمادآفرینی.

در مورد شاعران فلسطینی و یا شاعرانی که در مورد ادب مقاومت شعر سروده اند می‌توان گفت که داستان حضرت یوسف^(ع) و دیگر نمادهای دینی، به دلیل سنخیت با وضعیتشان مورد توجه آن‌ها بوده است و از آن به شکل رمزگونه و نمادین بهره جسته اند و با استفاده از این نقاب و نماد افکاری را که نمی‌توانسته اند به صورت آشکارا بیان کنند در پس پرده نماد و نقاب و... بیان کرده اند چرا که «شاعر در شعر وقتی از نقاب استفاده می‌کند، می‌تواند بدون تکیه بر ذات یا صدای درونی خود، آشکارا هرکلامی را بر زبان آورد؛ چرا که در قصیده از شخصیت دیگری مدد می‌جوید، لباس او را بر تن می‌کنند، با او متحد می‌شود و با خلق دوباره شخصیت، افکار و دیدگاه‌های خود را به طور کامل بر او تحمیل می‌نماید». (احمدعلی الزبیدی، ۲۰۰۸، ۱۴۰) آن‌ها در پرداختن به این گونه نمادها (نمادهای قرآنی) همواره وجه تحریکی و تشجیعی آنها را مدنظر داشته‌اند. فراخوانی شخصیت حضرت یوسف^(ع) در شعر فلسطین، مفاهیمی چون مقاومت و پایداری، امید و رهایی از گرداب بحرانهای سخت، را پررنگ و تقویت کرده است. از مهم‌ترین شخصیت‌های قرآنی که نمود بیشتری در شعر معاصر فلسطین داشته است، شخصیت حضرت یوسف^(ع) می‌باشد این شخصیت به دلیل برخوردار بودن از دلالت‌های تاریخی سازگار با وضعیت مردم فلسطین مورد توجه اکثر شاعران قرار گرفته است. شاعران فلسطین بر آن بودند تا با بازنگری مجدد عناصر داستان یوسف و شخصیت آن کمک شایانی به انتقال تجربه‌ها و اندیشه‌های معاصر خود به مخاطبان داشته باشد. در این راه از آنجا که شاعر به دنبال اثرگذاری بیشتر و ماندگاری اثر خویش است، سعی می‌کند از شگردها و روشهای ارتباطی نوین ادبی همچون نماد دینی بهره‌گیرد. بنابراین فراخوانی شخصیت حضرت یوسف^(ع) در شعر معاصر فلسطین می‌تواند دلالت‌ها و درونمایه‌های مهمی از خود برجای گذارد که مهمترین آنها

عبارتند از: ۱- یوسف سمبل مقاومت ۲ - مکت فلسطین ۳ - شهروند فلسطینی مظلوم ۴- سرزمین فلسطین که مورد خیانت قرار گرفته است ۵ - عبور از مرحله رنج و غربت ۶- بشارت و مژده بازگشت ۷- حامل عذاب های قرن بیستم ۸- مبارزی که به او خیانت شده است.

قیصر امین پور و محمود درویش در آثار و اشعار خویش از نماد یوسف و قصه یوسف استفاده کرده اند که البته کاربرد این نماد توسط این دو و زاویه دید هریک به این قصه با هم تفاوت دارد . این نوشتار بر آن است تا با روش توصیفی^۵ تحلیلی به این سؤال ها پاسخ گوید:

۱-داستان حضرت یوسف^(ع) در اشعار محمود درویش چگونه بیان شده است؟

۲-قیصر امین پور از نماد یوسف در آثار خویش چگونه استفاده کرده است؟

۳- میزان توانایی محمود درویش در بازآفرینی این موضوع چقدر بوده است؟

۴- میزان توانایی قیصر امین پور در بازآفرینی این موضوع چقدر بوده است؟

فرض براین است که هردو شاعر از داستان حضرت یوسف^(ع) در آثار خود استفاده کرده اند و کاربرد و دیدگاه هریک با دیگری متفاوت بوده است. شعرهایی که امین پور و درویش در آن از یوسف استفاده کرده اند عبارتند از: «بی که یوسف باشی»، «سفر در هوای تو»، «باد بیقراری»، «روایت رؤیا»، «نه گندم و نه سیب»، «مدیح الظل العالی»، «أنا یوسف یا أبی»، «فرس الغریب» «لم أعتذر البثر» و «فی یدی غیمه» و این نوشتار این موضوع را در این شعرها بررسی کرده است.

پیشینه

توجه به مضامین و معارف قرآنی در جامعه اسلامی اهمّیت ویژه ای دارد و در مورد حضرت یوسف مقاله هایی نوشته شده است که از جمله آن ها عبارتند از:

۱- مقاله «مضامین قرآنی حضرت یوسف(ع) در شعر معاصر» از نعمت الله ایران زاده و سعید احمد ذبیحی.

۲- مقاله «نماد، نقاب و اسطوره در شعرپایداری قیصر امین پور» از کبری روشنفکر و حسنعلی قبادی و مرتضی زارع برمی.

۳- مقاله «قناع یوسف فی الشعر الفلسطینی المعاصر» از سیده اکرم رخشنده نیا و کبری روشنفکر و معصومه نعمتی.

۴- مقاله «نمادپردازی قرآنی در شعرمعاصر فلسطین (شخصیت یوسف (ع))» از عاطی عبیات، علی مطوری، عبد الرسول الهایی.

قصه حضرت یوسف (ع)

داستان یوسف آن گونه که بعضی پنداشته یا نگاشته اند، داستانی عشقی نیست. در لابه لای این داستان، عالی ترین مضامین اخلاقی و تربیتی نهفته است. یعقوب، پدر یوسف دوازده پسر داشت که «یوسف» و «بنیامین» دو پسر «راحیل» یکی از زنان یعقوب بودند. این دوازده پسر و فرزندانشان به «اسباط دوازده گانه» معروف شدند که خداوند به بعضی از ایشان مقام نبوت نیز بخشید. یعقوب در کنعان مستقر شد. پسرانش به کار کشاورزی و دام داری پرداختند. یوسف و بنیامین که هنوز خردسال بودند، به کاری اشتغال نداشتند و نزد پدر زندگی می کردند. یعقوب در میان فرزندان خود به یوسف علاقه بیشتری نشان می داد زیرا اولاً از همه فرزندانش کوچکتر بود و ثانیاً ویژگی های معنوی خاصی در وی مشاهده می کرد که در دیگر فرزندانش دیده نمی شد؛ البته این علاقه یعقوب به یوسف، مانع از مهربانی و عطوفت پدرانه به دیگر فرزندان نبود، اما پسران یعقوب که زمینه حسادت در وجودشان به وجود آمده بود کینه یوسف را به دل گرفته بودند. روزی یوسف به پدر خود گفت که: «در خواب یازده ستاره دیدم که به سوی من آمدند، در حالی که خورشید و ماه نیز آنها را همراهی می کردند؛ چون نزدیک من رسیدند، در برابرم سجده کردند». پدر از یوسف خواست تا خواب خود را برای دیگران بیان نکند. دیری نگذشت که برادران از این رؤیا مطلع شدند و در یوسف به چشم یک رقیب می نگریستند و به پیشنهاد یکی از برادران که «روبین» نام داشت یوسف را در چاهی انداختند و پیراهن او را به خون بزغاله ای آغشتند و به خانه برگشتند و ادعا کردند که یوسف را گرگ خورده است. کاروانی که به مصر می رفت یوسف را از چاه بیرون آورد و او را در بازار برده فروشان به حراج گذاشتند. «قطفیر» عزیز مصر که فرزندی نداشت یوسف را خرید و به قصر خود برد و یوسف نزد آن ها بزرگ شد. «زلیخا» همسر عزیز مصر از یوسف تقاضای نامشروع کرد که یوسف با قاطعیت رد کرد و پیراهنش که از پشت پاره شده بود دلیل بیگناهیش شد ولی به زندان افتاد و در زندان خواب دو شخص را به درستی تعبیر کرد و خواب پادشاه مصر را هم تعبیر کرد که دلالت بر این داشت که مصر هفت سال بعد دچار خشکسالی می شود و به مقام خزانه داری کل کشور مصر رسید در پی خشک سالی سرزمین فلسطین و موطن یوسف، فرزندان یعقوب به غیر از بنیامین برای تهیه آذوقه به مصر رفتند و با شترهای گندم به کنعان باز گشتند و در سفر مجدداً برای تهیه آذوقه بنیامین را هم با خود بردند. گذاشته شدن پیمان گندم در کیسه بنیامین باعث شد او در مصر بماند زیرا بر اساس قوانین سرزمین فلسطین مجازات کسی که دزدی می نمود، این بود که برای مدت معینی به عنوان برده نزد

صاحب مال بماند و خدمت کند در مرتبه سوّم برادران یوسف به سراغ غلّه آمدند و نامه پدر را در مورد ماجرای بنیامین تسلیم یوسف کردند. یوسف خود را به برادران معرفی کرد و برادران از کرده خود اظهار پشیمانی و شرم کردند. یوسف که از برادران شنیده بود که یعقوب در فراق او آن قدر گریسته که نابینا شده است پیراهن خود را به آن‌ها داد که بر صورت پدر بیفکنند تا بینا شود. یعقوب و خانواده اش به مصر رفتند و پس از مراسم استقبال، راهی کاخ فرمانروایی مصر شدند. یوسف پدر و مادر را به قصر خویش برد و بر تخت نشانید. خاندان یعقوب چون شکوه دربار یوسف و عظمت و قدرت الهی را در اعتلای مقام و مرتبه این بنده صالح و باتقوا دیدند همگی در برابر یوسف به سجده افتادند. یعقوب پس از ملاقات فرزند خود چندین سال دیگر زندگی کرد و در سن صد و چهل و هفت سالگی در گذشت. بنابر این پر واضح است که این داستان فقط، قصه دل دادگی و ماجرای عشقی نیست؛ بلکه حکایت رویارویی انسان و شیطان و جدال تقوا و هوس است. (مستقیم، ۱۳۷۹، ۲۰، ۱۵۰)

نماد یا اسطوره یوسف

نماد در قلمرو شعر و ادبیات، معادل واژه سمبول (symbole)، مشتق از سوم بولون (sumbolon) یونانی به معنای به هم چسبانیدن دو قطعه مجزای یک چیز است و در اصطلاح عبارت است از هر علامت، اشاره، ترکیب و عبارتی که بر مفهومی و رای ظاهرش دلالت دارد. نماد، دستگاهی از استعاره های پیاپی است که با استفاده، از عناصر عینی طبیعت، چیزی مخفی را رمزگشایی می کند. (سیدحسینی، ۱۳۸۴، ۵۳۸، ۵۳۹) و از آنجا که نماد، زادگاه هنر است، با شعر؛ یعنی والاترین نوع هنر، پیوندی دیرینه دارد؛ چرا که انسان بدوی با نماد می اندیشد و در نخستین زبان، استعاره ها و نمادها از آن جهت ترکیب می شدند تا اسطوره ای از کردارها و گفتارهای نوع بشر بسازند (هاوکس، ۱۳۸۰، ۶۱، ۶۳) و شاید از همین رو، در تعریف امروزی اسطوره، اندیشه اساطیری با اندیشه نمادی، یگانه است. (باستید، ۱۳۷۰، ۴۷)

«یوسف» به عنوان نماد از آن جهت که وسیله بیان غیر مستقیم افکار است و اسطوره از آن جهت که شخصیتی فراطبیعی و مقدّس است در ادب عربی و فارسی استفاده شده است. چرا که اسطوره عبارت است از روایت یا جلوه ای نمادین درباره ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و به طور کلی جهان شناختی که یک قوم به منظور تفسیر خود از هستی به کار می بندد، اسطوره سرگذشتی راست و مقدّس است که در زمانی ازلی رخ داده و به گونه ای نمادین، تخیلی و وهم انگیز می گوید

که چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد، یا از میان خواهد رفت، و در نهایت، اسطوره به شیوه ای تمثیلی کاوشگر هستی است.» (اسماعیل پور، ۱۳۸۷، ۱۳ و ۱۴) نمادها، همواره در دو حوزه معناگرایی و تصویرآفرینی نقش پر بار داشته اند و همین دو خصلت ارزشمند ادبی سبب شده است تا نمادها در ساز و کار سراینده‌گی، به شکلی کارآمد مورد توجه قرار گیرند. شاعران نیز برای رهایی از ورطه تاریک و ناپیدای شعارزدگی و گریز از هرگونه سانسور، راهی جز تمسک به نمادهای گوناگون نیافتند بر همین اساس می توان گفت یکی از انگیزه های رویکرد شاعران به سمبل (نماد)، بیان غیرمستقیم افکار و اندیشه و احساسات می باشد. در این روش شاعر به منظور پر بار کردن محتوای شعری و تبیین اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی جامعه و حالات درونی خود به صورت رمزگونه، پرده از حقایق می کشاید. در میان سمبلها، نمادهای دینی به لحاظ ماهیت مذهبی و تأکید شاعران بر محتوای غنی فرهنگ قرآنی، نسبت به نمادهای حماسی، نمود بیشتری دارند. از میان نمادهای قرآن شخصیت حضرت یوسف^(ع) به دلیل برخورداری از پتانسیل و دلالت‌های بالقوه و سازگار با تجربه درونی شاعران فلسطین و ایران، نسبت به سایر سمبل‌های دینی بسامد بیشتری داشته است و این بسامد و تکرار می تواند موجب این باشد که قصه حضرت یوسف^(ع) تحت عنوان «موتیف» هم بررسی شود؛ موتیف یکی از اصطلاحات نو در عرصه نقد ادبی و ادبیات است که بررسی آثار ادبی بر این اساس از اهمیت خاصی برخوردار است. موتیف زایشی است از علم «درون مایه شناسی» که خاستگاه آن به ادبیات اروپا و هنر برمی گردد و در فارسی معادل نقش مایه، بن مایه، پی رنگ، پی مایه و... است. در تعریف اصطلاحی «نقش مایه، بن مایه و یا همان motif عنصر تکرار شونده ای است که در ادبیات و هنر جایگاه ویژه ای دارد. در واقع موتیف سازنده تم است. تم از تکرار موتیف های یکسان و مختلف یا تلفیق و ترکیبی از دو روش ساخته می شود. تکرار از مشخصه های مهم موتیف است. موتیف می تواند شامل یک شخصیت، یک تصویر، یا الگوی زبانی تکرار شونده باشد.» (جلالی / مولایی، ۱۳۹۱، ۷۰-۷۴) در تعریف اصطلاحی موتیف به ویژگی تکرار تکیه شده است و موتیف به معنای عناصر خاص تکرار شونده، شامل موارد بسیاری می شود؛ از جمله شیء، حادثه، صدا، تصویر، رنگ، واقعه ضمنی، حالات روانی، نشان یا ویژگی عمومی، شخصیت نوعی و هر چیزی که به شخصیت وابسته است، موقعیت، صحنه، و... در واقع آنچه این عناصر را به موتیف تبدیل می کند، ظهور مکرر آن هاست هر حادثه ای به خودی خود موتیف نیست؛ اما وقتی تکرار می شود حساسیت مخاطب را برمی انگیزد و نشان می دهد معنا و مقصودی پشت این تکرار هست. مطالعه عناصر تکرار شونده مهم در ادبیات دو ملت یا دو نویسند و یا دو شاعر از دو ملت نیز می تواند موضوع جالب توجهی برای ادبیات تطبیقی باشد.

غربت و بی‌پناهی یوسف

غربت به دو نوع تقسیم می‌شود: غربت و دوری از سرزمین و حس غربت در بین دیگران. شاعر و ادیب با جامعه خویش دائم درگیر است چرا که احساس می‌کند مثل او در جامعه وجود ندارد و از واقعیتی که می‌خواهد آن را تغییر دهد، غریب و دور مانده است و آن چیزی را به تصویر می‌کشد که جامعه باید باشد نه شکل و صورتی که هم اکنون هست و برای خودش شکلی را تصویر می‌کند که رضایتش را فراهم آورد و آن را با هنر و زیبایی تغذیه می‌کند.

حس غربت برای سرزمین در اثر دوری اجباری انسان از سرزمین مادری روی می‌دهد و این اجبار باعث می‌شود او دور از آن زندگی کند و دور از وطن طعم تلخ غربت را بچشد و آرزوهایش با سرکوب آزادیهایی که اتفاق می‌افتد در تعارض است و وقتی دوری و غربتش برای مدتی طولانی ادامه می‌یابد بازگشتش به وطن را با مرگ میسر می‌داند. غربت و دوری از وطن، حس غربت بین مردم و عزلت و گوشه‌گیری را در پی دارد؛ شاعر و ادیب به دوری جستن از مردم مشتاق است او به خاطر آرزوها و بلند پروازی‌های طولانی و بی‌انتهایش به خاطر حس مسئولیت‌پذیری مافوق طاقت انسان احساس می‌کند بین مردم غریب است با وجود اینکه با اندیشه و مبارزه و تلاش، بار مردم را به منظور رفاه و خوشبختی آن‌ها بردوش می‌کشد. قلب ادیب سرشار از عواطف انسانی است که اساس آن وطن و آزادی و عشقی نیرومند است. (مغنیه، ۲۰۰۴، ۱۸ و ۱۹)

بخشی از این وجه غربت در شعر «أنا یوسف یأبی» محمود درویش نمود یافته است وقتی درویش خود را یوسف می‌نامد این سؤال در ذهن متبادر می‌شود که آیا احساس درویش در بین شعرا مثل احساس یوسف بین برادرانش است؟ چرا که درویش با توجه به جایگاه بالایی که کسب کرده بود و آثارش مورد توجه بود چه بسا برخی شعرا نسبت به او حسادت می‌ورزیدند و می‌خواستند او نباشد تا آن‌ها مورد توجه قرار گیرند.

مفهوم غربت و بی‌پناهی در اشعار محمود درویش و قیصر امین پور با استفاده از نماد یوسف بروز و ظهور یافته است؛ در قاموس واژگانی شعر امین پور، غربت واژه‌ای است بسیار تلخ که همواره خاطر شاعر را می‌آزارد: باد بیقراری / این بوی غربت است / که می‌آید / شاید / بوی غریب پیرهنی پاره / در باد / نه! / این بوی زخم‌گرگ نباید باشد / من بوی بی‌پناهی را از دور می‌شناسم. (امین پور، ۱۳۸۶: ۱۲۷) در این شعر واژه‌های گرگ، پیراهن، بو، غربت و... ماجرای حضرت یوسف (ع) و برادرانش را در ذهن تداعی می‌کند و از نام یوسف (ع) به عنوان نمادی از معصومیت، تنهایی و بی‌

پناهی استفاده می کند. او در سروده «بی که یوسف باشی» نیز یوسف را نمادی از بی گناهی و مظلومیت و بی حمایتی می داند و همچنان با اشاره به داستان یوسف (ع)، آن واقعه را فراتر از هر رویداد ناخوشایندی می داند؛ رویدادهای ناگواری چون تنهایی در چاه، به حراج گذاشته شدن در بازاربرده ها و پاره و خونین شدن پیراهن او که نماد بی گناهی و مظلومیت و بی حمایتی اوست، از این نوع اند: بی که یوسف باشی/ از بد بتر اگر هست/ این است/ اینکه باشی/ در چاه نابردار، تنها/ زندانی زلیخا/ چوب حراج خورده بازار برده ها/ البته بی که یوسف باشی! پس بهتر است درز بگیری/ این پاره پوره پیرهن/ بی بو و خاصیت را/ که چشم هیچ چشم به راهی را/ روشن نمی کند! (امین پور، ۲۴، ۱۳۸۷)

غربت و رنج، پیامد اوضاع نابسامان و آشفته سرزمینهای عربی است و زوایای گوناگون آن، توسط شعرای عرب به نمایش گذاشته شده است از جمله: رنج ناشی از اشغال گری و ستم قدرت های حاکم، رنج ناشی از بیماری، رنج ناشی از نابسامانی اوضاع فرهنگی و اجتماعی، غربت متافیزیکی و غربت روحی و روانی. محمود درویش حس غربت و بی پناهی را در قصیده «أنا یوسف یا أبی» منعکس می کند: أنا یوسف یا أبی، إخوانی لایحَبُونی، لایریدوننی بینهم / یا أبی یَعْتَدُونَ عَلَیَّ و یرمُونی بالحصى و الکلام، یریدوننی أن أموتَ لکی / یمدحوننی و هُم أوصدوا بابَ بیتکَ دونی، و هم طرَدُونی مِنَ الحقل / هُم سَمَمُوا عِنبی یا أبی، و هُم حَطَمُوا العِنبی یا أبی / حینَ مرَّ النسیمُ و لاعبَ شعری / غاروا و ثاروا علیَّ و ثاروا علیَّ و ثاروا علیکَ فما صَنَعْتَ لَهُمْ یا أبی؟ الفراشات حطت علی کتفی / ومالت علی السنابل / و الطیر حلقَ فوق یدی فماذا فعلتُ أنا یا أبی / ولماذا أنا؟ أنتَ سَمِیتَنی یوسفًا (درویش، ۱۹۹۵، ج ۱، ۳۵۹) منادی قرار گرفتن آبی در این شعر بیانگر پناه بردن یوسف به مهر پدری و غربت وی در میان برادرانش است. در این ابیات تعبیری که در انعکاس دادن معنای رنج و اندوه، مؤثرند عبارتند از «لایحَبُونی»، «لایریدوننی»، «یرمُونی» و... . درویش این رنج و اندوه را با عبارت «أنتَ سَمِیتَنی یوسفًا» به اوج می رساند، زیرا معنای لغوی «یوسف» غم و اندوه می باشد. «در این شعر درویش خود را یوسف می نامد و این نامیدن به خاطر این است که درویش به عنوان یک انسان فلسطینی احساس میکند که باری بردوش برادران عربش است که می خواهند از دست او خلاص شوند. شاید این شعر بیانگر احساس شاعر باشد نسبت به انقلاب سال ۱۹۸۲ که بیروت محاصره شد و دولت های عرب اقدامی برای رهاسازی آن نکردند». (الأسطه، دون تا، ۲۳)

برادرکشی

برادرکشی از نظر روان‌شناسی، حاصل حسادت و تشویش و اضطراب درونی است که در بین اساطیر مذهبی و ملی اقوام و ملل مختلف (روایت هابیل و قابیل و یوسف و برادرانش و...) دیده می‌شود. قیصر با توجه به این اسطوره، در شعر خود به اساطیر زمان خویش و کسانی اشاره دارد که انسانیت را از هابیل به ارث برده‌اند و به دلیل خودخواهی و بداندیشی قبیلان کشته می‌شوند. در داستان یوسف که نمونه دیگری از داستان‌های مذهبی است و اسطوره برادرکشی در آن نمایان است، نهایت حسد و کینه برادران را در حق برادر کوچک‌تر نشان می‌دهد. قیصر با یادآوری چگونگی مرگ هابیل، مرگ انسانیت را از این واقعه فهم می‌کند؛ انسان‌هایی که به جای عشق ورزی، با کینه توزی و حسد، اسطوره برادرکشی را فریاد می‌آورند. قیصر در شعر «نه گندم و نه سیب» با ظرافت تمام به این مسأله پرداخته است: نه گندم و نه سیب / آدم فریب نام تو را خورد / از بی‌شمار نام شهیدانت / هابیل را که نام نخستین بود / دیگر / این روزها به یاد نمی‌آوری / هابیل / نام دیگر من بود / یوسف برادر من / تنها به جرم نام تو / چندین هزار سال / زندانی عزیز زلیخا بود (امین پور، ۱۳۸۶: ۸۳) و محمود درویش هم در این ابیات به حسن نفرت برادران از وی و آرزوی مرگ وی از جانب آن‌ها اشاره می‌کند: «إخوتی لایحِبُونَنی، لایریدونَنی بینهم / یا أبی یَعْتَدُونَ عَلَیَّ و یرمُونَنی بالحصی و الکلام، یریدونَنی أن أموتَ لکی / یمدحونَنی...»

مفهوم سیاسی و اجتماعی یوسف

شعر «روایت رؤیا» قیصر امین پور در واقع بازخوانی داستان زندگی حضرت یوسف (ع) و در خدمت اندیشه‌های روزمره خود شاعر است. شاعر با نگاهی حسرت‌بار به سرنوشت یوسف^(ع) در این داستان، به حوادث ناگوار زندگی روزمره گریز می‌زند، و به انتقاد از کسانی می‌پردازد که با تنگ‌نظری به زندگی دیگران، حسادت می‌ورزند: روایت رؤیا / فرزندانم! / رؤیای روشن را / دیگر برای هیچ‌کسی بازگو مکن! / - حتی برادران عزیزت - / می‌ترسم / شاید دوباره دست بیندازد / خواب تو را / در چاه / شاید دوباره گرگ... / می‌دانم / تو یازده ستاره و خورشید و ماه / در خواب دیده‌ای / حالا باش! / تا خواب یک ستاره دیگر / تعبیر خواب‌های تو را / روشن کند / ای کاش...! (امین پور، ۱۳۸۷: ۱۲) چنان‌که پیداست، آیه ۵ سوره مبارکه یوسف (یا بُنَیَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْیَاکَ عَلَی إِخْوَتَکَ فَیَکْیدُوا لَکَ کِیدًا..). «(یعقوب) گفت ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می

اندیشند» الهام بخش شاعر در سروده فوق بوده است. او در این شعر با تلمیح به داستان حضرت یوسف^(ع) از اجتماعی سخن می گوید که خفقان حاکم بر آن به فرد اجازه ابراز و بیان آرزوها و رؤیاهای صادقانه اش را نمی دهد و این شعر که تلمیحی به داستان حضرت یوسف^(ع) دارد، خفقان حاکم بر اجتماع را به تصویر می کشد و شاعر معتقد است که در شرایط حاکم بر جامعه کنونی حتی نمی توانی خوابت را، آن هم برای برادران و دوستان عزیزت، بازگو کنی. قیصر با توجه به داستان یوسف^(ع) سه نکته را در شعر «روایت رؤیا» یادآوری می کند. یکی آنکه به رؤیای روشن یوسف و پاسخ پدرش اشاره می کند و از زبان یعقوب پیامبر به فرزندان زمان اشاره می کند که در هر زمان، افرادی هستند که به ظاهر، ادعای برادری دارند اما حس کینه، حسد و نپذیرفتن دیگری، موجب قتل و نابودی برادرشان می شود. نکته دیگر آنکه به اضطراب و تهدید سرنوشت که در عقیده و ارزش بی تأثیر نیست، اشاره می کند؛ اضطرابی که ناشی از تفکر پلید، اهریمنی و حسادت است و شاعر با نماد گرگ و وجه اهریمنی آن، بدان اشاره می کند و سرانجام اینکه به نقش رؤیا و پیشگویی، به همراه نمادهایی همچون ماه، خورشید و ستاره نیز نظر دارد.

امین پور در شعر «بی که یوسف باشی» با اشاره به ناملایماتی که در زندگی خاطر او را مکدر می سازد، رنجش خود را از زمانه و مردم با تمام آنچه که در گذشته، خاطر حضرت یوسف^(ع) را آزرده است، پیوند می دهد؛ اما آن چه بر حسرت شاعر افزوده، این است که وی از حضرت یوسف^(ع) تنها رنج ها و مشکلاتش را به ارمغان برده است، بدون آن که از کلمات و محاسن او بهره مند باشد این برداشت شاعر از خویش و به شکل عام از انسان امروزی، او را آن چنان افسرده و نا امید ساخته که پیراهن خود را بر خلاف پیراهن یوسف^(ع) بی خاصیت و بی ارزش معرفی نموده است در این سروده، مراد شاعر از بی خاصیت بودن پیراهن، از دست رفتن ارزش و کرامت و جایگاه والای انسانیت است که خداوند به آدمی بخشیده است؛ اما در اثر فرو رفتن در مادیت آن را از دست داده است، و طبیعی است که چنین انسانی نمی تواند که چشمی را روشن نماید. (کیانی، ۱۳۹۲: ۱۰ و ۹) این شعر عبارت است از: «البته بی که یوسف باشی! / پس بهتر است درزبگیری / این پاره پوره پیرهن / بی بو و خاصیت را / که چشم هیچ چشم به راهی را / روشن نمی کند» (امین پور، ۱۳۸۷، ۲۴) و این بخش شعر قیصر «یوسف، برادرم نیز / تنها به جرم نام تو / چندین هزارسال / زندانی عزیز زلیخا بود» به جوانان پاکي اشاره دارد که به خاطر عشق الهی و روحیه آزادی و تسلیم نشدن در مقابل اهریمن، گرفتار حبس و زندان دنیوی می شوند.

امین پور در شعر « بادی قراری»، درد فراق انسان معاصر و فاصله گرفتنش را از معنویات، با غم و حسرت یعقوب^(۴) از دوری یوسف^(۵) پیوند می زند و در این شعر واژه های گرگ، پیراهن، بو، غربت و... ماجرای حضرت یوسف^(۶) و برادرانش را در ذهن تداعی می کند. شاعر در این سروده، انسان معاصر را قربانی مکر و فریب روزگار جفا پیشه دانسته، و غربت و بی پناهی چاه ظلمانی دنیا را سرنوشت مختوم انسان، قلمداد نموده است. شاعرتحت تأثیر فضای معنوی دفاع مقدّس، از قصّه ها و تمثیلهای مذهبی نیز سود می جوید و کار رزمندگان را به کار پیامبران مانند می کند و با بیان الفاظی مانند گرگ، پیراهن و چاه به داستان حضرت یوسف^(۷) اشاره می کند و آن را با سرنوشت رزمندگان دفاع مقدّس درهم می آمیزد و در این راه از استعاره های گوناگون بهره می گیرد. او در مضمون شهادت و عروج رزمندگان که در کوهستان های نبرد مقاومت می کردند و چون کبوتران، عاشقانه در آتش اهریمن می سوختند، بوی غربت برادران را احساس می کند و یوسف زخم خورده از نابرداران را یاد می کند. در این شعر، زخم های کهنه وی، درانتظار حادثه ای تازه خمیازه می کشند. امین پور با شخصیت سازی، قهرمان پردازی، ذکر حوادث و وقایع تاریخی و دینی، در شعر دفاع مقدّس، پاسخی عینی و خردمندانه به نیازهای فرهنگی جامعه می دهد و از نام یوسف^(۸) به عنوان نمادی از معصومیت، تنهایی و بی پناهی استفاده می کند: باد بیقراری / این بوی غربت است / که می آید / بوی برادران / غریب / شاید / بوی غریب پیرهنی پاره / در باد / نه! / این بوی زخم گرگ نباید باشد / من بوی بی پناهی را / از دور می شناسم: / بوی پلنگ زخمی را / در متن مه گرفته جنگل / بوی شیشه اسبان را / در صخره های ساکت کوهستان / بوی کتان سوخته را / در مشام ماه / بوی پر کبود کبوتر را / در چاه / این باد بی قراری / وقتی که می وزد / دل های سرنهاده ما / بوی بهانه های قدیمی / می گیرد / و زخم کهنه ما باز / در انتظار حادثه ای تازه / خمیازه می کشد / انگار / بوی رفتن / می آید (امین پور، ۱۳۸۶، ۳۳۵، ۳۳۶)

پیراهن و چاه که از بین عناصر و مضامین داستانی در اشعار قیصر بازتاب یافته است، می تواند از طرفی نشان از دوران سخت مبارزه و جهاد و از سویی نشان امید و آرزوهای بلند ملت ایران برای رهایی از سلطنت و پایان جنگ و ستم کشورهای زورگو و سرافرازی ملت مسلمان ایران باشد.

یکی از شعرهای محمود درویش «أنا یوسف یا أبی» است: «أنا یوسف یا أبی. یا أبی، إخوتی لایحیوننی، لایریدوننی بینهم یا أبی. یعتدون علیّ و یرموننی بالحصی والکلام. یریدوننی أن أموت لکی یمدحوننی. و هم أوصدوا باب بیتک دونی. وهم طرڈوننی من الحقل. هم سمّموا عینی یا أبی. و هم حطّموا لعبی یا أبی. حین مرّالنسیم و لاعب شعری غاروا و ثاروا علیّ و ثاروا علیک، فما صنعت لهم یا

أبی؟ الفراشات حطت علی کفّی، ومالت علی السنابل، و الطیر حطت علی راحتی. فماذا فعلتُ أنا یا أبی، ولماذا أنا؟ أنت سمّیتی یوسفاً، وهمو أوقعونی فی الجب، واتّهموا الذئب؛ والذئبُ أرحمُ من إخوتی...أبت! هل جنیتُ علی أحدٍ عندما قلتُ إننی : رأیتُ أحدَ عشرَ کوباً، والشمسَ والقمرَ، رأیتهم لی ساجدینَ (درویش، ۱۹۹۴، ج ۲، ۳۵۹) « من یوسفم، ای پدر. پدر برادرانم مرا دوست ندارند مرا در میان خویش نمی خواهند. آزارم می دهند و با سنگ ریزه و سخن مرا می رانند می خواهند که من بمیرم تا مرا مدح کنند آنان درخانه ات را به رویم بستند و هم آنان مرا از کشتزار بیرون کردند و آنان ای پدر انگورهایم را به زهر آلودند پدر آنان عروسکم را شکستند هنگامی که نسیم می وزید و با گیسوانم بازی می کرد حسادت کردند و بر من و بر تو شوریدند مگر من با آنان چه کرده بودم پدر؟ پروانه ها برشانه ام نشستند و خوشه ها بر رویم خم شدند و پرنده بر کف دستانم فرود آمد با آنان چه کرده بودم ای پدر و چرا من؟ تو مرا یوسف نامیدی و آنان مرا به چاه انداختند و گرگ را متهم کردند حال آنکه گرگ مهربان تر از برادرانم است پدر! آیا در حق کسی جنایتی مرتکب شدم وقتی که گفتم من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم که بر من سجده میکنند؟»

در این قصیده که یوسف نماد انسان فلسطینی و گرگ نماد اسرائیل است برادران یوسف در مقابل پدرش که نماد سرزمین فلسطین است، شکایت می کنند چرا که او را نمی خواهند و نسبت به او ظلم می کنند و برای قتل او می کوشند که بعد از مرگ به دروغ او را مدح کنند درویش در این قصیده از عموم مردم عرب شاکی است به خاطر جهت گیری مفتضحانه و همراه با ترس در مقابل فلسطین و در مقابل مسائل سرنوشت ساز مردم عرب چرا که آنها هر کاری را در راه مرگش انجام داده اند مرگ مسأله فلسطین و مسائل سرنوشت ساز عرب. او اعتقاد دارد که گرگ مهربان تر از این برادران است چرا که برادران یوسف می دانستند که خواب یوسف تعبیر خواهد شد ولی عربها یوسف را در چاه انداختند و قضیه فلسطین را مختومه اعلام کردند که یوسف به تعبیر رؤیایش نرسد.

«یوسف» در این شعر به یک فلسطینی اشاره دارد که سرمداران عرب در تعقیب او هستند و او قربانی توطئه آن ها شده است. این انسان فلسطینی برادرانی دارد که امروز او را با کینه تیزی و خیانت های خویش عذاب می دهند. پدر نماد سرزمین فلسطین است. درویش، ویژگی های برجسته اخلاقی عرب را می ستاید، اما از عیوب اساسی جامعه خود پرده بر می دارد. فلسطینی که دروازه آن بر روی فلسطینی بسته شده است و خیانت برادران او در آن سهم داشته است کلمه پدر و حسن پناه بودن برای پسر بار عاطفی شعر را بالا می برد و مهر پدری و تنهایی یوسف را نشانه می رود و این قصیده

تنها روایتی از داستان یوسف پیامبر نیست، بلکه اشاره به یوسف و یوسف‌های زمانه دارد که هرروز و هر ساعت در چاه انداخته می‌شوند. این شعر زبان حال مردم فلسطین و صدای دردهای آنان است، که درویش آن را به شیوه‌ای سحرآمیز به قلم کشیده است. «پس از محاصره بیروت درویش چون یوسف است که برادران خائن او - اعراب - وی را می‌فروشند. در حالیکه گرگ - رژیم صهیونیستی - مهربان تر از آنان است». (رستم پورملکی، ۱۳۸۳، ۳۰) شاعر در این قصیده از افعالی نظیر «لایر مونی»، «یعتدون»، «یرمونی»، «أوصدوا»، «طر دونی»، «حطموا»، «سمّوا»، «غاروا» و «ثاروا» که بار رنج و مصیبت زیادی دارند استفاده نموده است، تا از این راه بتواند تجربه هنری خویش و رنج و محنت مردم فلسطین را برای جهانیان بازگو کند.

عبارت «رأيتُ أحد عشر كوكباً، والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين» که در سوره یوسف وجود دارد و محمود درویش در این شعر آن را به کار برده است «الکوکب» بر برادر، «الشمس» بر پدر، «القمر» بر مادر دلالت دارد و سجود نماد خم شدن جهت بزرگداشت یوسف است و محمود درویش می‌خواهد جزئیات داستان حضرت یوسف^(ع) را که در قرآن از آن سخن به میان آمده مورد استفاده قرار دهد؛ آنجایی که خداوند فرمود «إذ قال يوسف لأبيه يا أبت إنني رأيت أحد عشر كوكباً، والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين» به ویژه جزئیاتی که در مورد خواب یوسف^(ع) وجود دارد و این خواب دارای دو جنبه است: جنبه اول منفی است و جنبه دیگر مثبت. جنبه منفی آن عبارت از: «تلاش برادران برای کشتن یوسف^(ع) و این بدین معناست که آنگاه روابط بین دو ذات به دوگانگی متضاد برسد، یعنی اینکه یک ذات برای از بین بردن ذات دیگر برنامه ریزی می‌کند. «یوسف» در این شعر به فلسطینی اشاره دارد که سردمداران عرب در تعقیب او هستند و او قربانی توطئه آن‌ها شده است. اما جنبه مثبت بشارت دادن نبوت به یوسف^(ع) و گذر از مرحله دردناک غربت و تاریکی چاه است». (نمرموسی، ۱۹۹۵، ۸۸) این فراخوانی تا حدودی با اعتقاد راسخ شاعر به اینکه ملت فلسطین روزی از این محنت سخت که گرفتار آن شده، رهایی خواهد یافت، مطابقت دارد.

محمود درویش شخصیت حضرت یوسف^(ع) را در قصیده «الفرس الغریب» فرا می‌خواند و از زبان من دیگران (کشورهای عربی) می‌گوید: حال که از کشتن یوسف (انسان فلسطینی) گریزی نیست، یک قیصر رومی هست که او را یاری دهد آن سان که امرؤ القیس را یاری رساند: وکن یغفر المیتون، لمن وقفوا، مثلنا، حائرین / علی حافئه البئر: هل یوسف السومری أخوا / أخوا الجمیل، لنخطف منه کواکب هذا المساء الجمیل؟ / و إن کان لابد من قتله، فلیکن قیصر / هو الشمس فوق

العراق القتیل (درویش، ۱۹۹۴، ج ۲، ۵۵۷) «مردگان کسانی را که چون ما متحیر بر لبه چاه ایستاده اند را نخواهند بخشید: آیا یوسف کنعانی برادر ما برادر زیبای ما ستاره های این آسمان زیبا را از او می رباید و اگر هیچ گریزی از کشتن او نباشد قیصر همان خورشیدی است که برفراز عراق کشته شده است»

در قصیده «مدیح الظل العالی» می بینیم که او حقیقت را نمایان می سازد و از دروغ در سخنرانی ها و سیاست حکام عرب پرده بر می دارد و خواهان وحدت ملت فلسطین در بحبوحه نبرد است، شاعر حوادث بی رحمانه کشتار ملت فلسطین را شاهد بوده است و با تمام وجود حس کرده است. شاعر از کشتار صبرا و شاتیل با ذکر چندین نماد و رمز در این قصیده طولانی یاد کرده است. چاه نماد حصار و سرکوب و خفقان است و انسان فلسطینی در این تنگنا تنهاست و برای همه - برادران و دوستان^۴ از کشتار صبرا و شاتیل پرده بر می دارد که توسط گروهی تندرو لبنانی که توسط اسرائیل رهبری می شدند و برای عمل تروریستی از توجّه و پشتیبانی کامل بهره می بردند، خیمه ها و مناطق مسکونی را هدف قرار داده اند و صدها کشته از فلسطینی ها و لبنانی ها برجای گذاشتند و این شعر به گوش مبارزان بیروت و فلسطین می رسد و شاعر در این شعر از آن ها می خواهد حقیقت تلخ را ببینند و آنها را به یوسف تشبیه می کند چرا که وسط چاهی از آتش و نابودی هستند و دستی نیست که آن ها را از این گودال خارج کند و انسان فلسطینی باید مقاومت کند و منتظر کمک کسی نباشد و خود به دشمن ضربه بزند چرا که نقاب از صورت برادران کنار خواهد رفت برادرانی که سکوت کردند و برادرانشان در رویارویی با اسرائیل یاری نکردند همانطور که نقاب از دولتهای مدّعی دوستی و طمع و خواسته های اسرائیل کنار خواهد رفت. افتادن در چاه منجر به فراموشی می شود و به خاطر همین شاعر همّت مبارزین را تشجیع می کند و اراده شان را قوی می کند تا چشم به یاری دیگران نداشته باشند. (شقروش، ۲۰۰۹، ۱۱) بخشی از این قصیده عبارت است از: کسروک، کم کسروک کی یقفوا علی ساقیک عرشا/ و تقاسموک و أنکروک و خبأوک و أنشأوا لدیك جیشا/ حطوک فی جحر ۴ وقالوا: لا تُسَلِّم/ و رموک فی بئر.. وقالوا لا تسَلِّم/ رموک فی بئر.. وقالوا: لا تُسَلِّم/ وأطلت حربک، یا ابن أُمّی، / أَلْفَ عَامٍ أَلْفَ عَامٍ أَلْفَ عَامٍ فِی النَّهَارِ./ فَأَنْکَرُوكَ لِأَنْهَم لَا یَعْرِفُونَ سَوِی الخِطَابَةِ و الفِرَارِ./ هم یسرقون الآن جلدک/ فاحذر ملامحهم.. و غمدک/ کم کنت وحدک، یا ابن أُمّی، یا ابن أكثر من أب، کم کنت وحدک/.../ سقط القناع عن القناع، / سقط القناع / لا إخوة لک یا أخی، لا أصدقاء/.../ و اضرب عذوک هلا مفر./ و سقطت قربک، فالتقطنی/ و اضرب عدوک بی فأت الآن حرّاً/ حرّاً وحرّاً.. (درویش، ۲۰۰۹، ۳۴۱، ۳۴۸)

چاه

چاه که به عربی به آن بئر گویند گودی دایره ای عمیقی که در زمین جهت بیرون آوردن آب و جز آن کنند است» (دهخدا، ۱۳۷۷ ج ۶۸۰۳۲) به نظر می رسد چاه تصویرگر امید و ناامیدی است تاریکی موجود در چاه و وجود و نفوذ روشنایی از سردر آن این احساس دو گانه را به وجود می آورد که درون مایه مورد توجه ای است که شعرا از آن با تعبیرهای گوناگون در آثار خود یاد کرده اند. شعرا از چاه یوسف و زندانی شدنش به عنوان رمزی از ظلم و افراد ظالم، جنگ و کشتار، مرگ و نابودی یاد کرده اند تنهایی و وحشتی که یوسف در چاه یا بیرون چاه از آن رنج می برد، اشاره به انسان مظلوم و ستم‌دیده ای است که برادرانش او را رها کرده و علیه او توطئه چیده اند و او را در تاریکی چاه انداخته اند و چاه، سمبل دام و بلای ناخوشایندی است که فرار از آن اجتناب ناپذیر است و رهایی از آن فقط به لطف خداوند بزرگ ممکن خواهد بود. در واقع چاه یکی از مکان های اسطوره ای است که از خلال جذابیتش طی زمان های گوناگون و نزد ادبیات ملت های مختلف مجلای ظهور یافته و بسیاری از نویسندگان را مفتون خود کرده است. چاه ها همواره در ذهن بشر جلوه ای اسرارآمیز داشته اند، چرا که همچون غارها و گورها از مکان های نامرئی به شمار می رفتند. اهمیت چاه در سرزمین های خشک و کویری و عاری از جنگل دو چندان است. نخستین داستان معروفی که هم در عهد عتیق و هم در قرآن کریم بدان اشاره شده است داستان یوسف است و آن چه مورد توجه است برآمدن او از چاه^۱ زندان- گور و دست یابی او به عزت و توانمندی است. (شهرزاد، ۱۱۹، ۱۳۸۴) «حکایت یوسف داستان نمادین مرگ و حیات مجدد است. برادرها یوسف را توی چاه می اندازند. در چاه رفتنش معرف جهان مردگان و زیرزمین است و بعد برآمدن از چاه و به قدرت عظیم رسیدنش در مصر حیات مجدد است». (بهار، ۱۳۷۸، ۳۶۹) چاه جایی است که آب را از آن بیرون می کشیم و یکی از ابعاد شخصیتی برخی پیامبران، وجود حوادث مرتبط با آب است که همگی دلالت بر حرکت از مرگ به سوی زندگی دارند چراکه «آب، نماد زندگی، مرگ، رستاخیز، راز آفرینش، پاکی و رستگاری، باروری و رشد، تجدید حیات و دگرذیسی است و آب دو جنبه دارد-۱- دریا: مادر همه انواع حیات، راز معنوی و بی کرانگی، مرگ و حیات مجدد، بی زمانی و ابدیت، ضمیر ناخودآگاه ۲- رودخانه: نماد مرگ و حیات مجدد، جریان زمان در ابدیت، مراحل انتقالی چرخه حیات و طول نیمه خدایان. (اسماعیل پور، ۱۳۸۷، ۲۰) و پیامبرانی که با محوریت مرگ و زندگی در شعر مطرح شدند عبارتند از: حضرت نوح، یونس، یوسف، موسی و خضر^(ع). داستان حضرت یوسف^(ع) در شعر محمود درویش تجلی معادل

موضوعی، انسان فلسطینی مظلومی را که برادرانش (حکام کشورهای عرب) خنجر به او زدند و او را رها و سرکوب و تبعید نمودند می باشد. او از نماد چاه و قصه یوسف استفاده کرده است و چاه در شعر او رمز حصار و سرکوب و خفقان است و برآن است که افتادن در چاه منجر به فراموش شدن می شود. او در قصیده « لم أعتذر للبئر » پنج بار رمز و نماد چاه را تکرار می کند که بیانگر تشنگی شاعر است و با چاه از شوق و اشتیاق خود به وطن سخن می گوید و طنی که جای جای آن بمب گذاری شده و تبدیل به تور و دام شده است. به همین خاطر اسبی خیالی را به عاریه می گیرد و سوار برآن به پرواز در می آید تا واقعیت تلخ زندگی را دگرگون کند و به درون و ضمیر مغموم و شکست خورده خویش که به قبر و چاه بدل شده است فرار کند و گویا شاعر با خود درگیر است و در پایان این درگیری بر خود پیروز می شود و از دنیای توهم پرواز بیرون می آید و نماد یوسف و مسیح را در هم می آمیزد و از آن دو به عنوان رمز رهایی و نجات یاد می کند یوسفی که مردمش از گرسنگی می رهند و مسیحی که همواره مایه امید است و خود و دیگران را دعوت می کند که از قبر برخیزند قبری که دشمن آنها را در آن دفن کرده است و در این قصیده شاعر می خواهد که اراده ها را برای انقلاب ضد اوضاع نابسامان تهییج کند: لم أعتذر للبئر حين مرت بالبئر / استعرت من الصنوبرة العتيقة غيمه / عصرتها كالبرتقالة، وانتظرت غزاة / بيضاء أسطورية، وأمرت قلبي بالتريث / كن حيا ديا كأنك لست منى ! هاهنا / وأمرت قلبي بالتريث: / كن حيا ديا كأنك لست منى ! ها هنا / وقف الرعاة الطيبون على الهواء وطوروا / النيات ثم استدرجوا حجل الجبال إلى / الفخاخ، وها هنا أسرجت للطيران نحو / كواكبي فرسا وطرت، وها هنا قالت / لي العرافة: احذر شارع الإسفلت / والعربات وامشي على زفيرك ها هنا / أرخيت ظلي و انتظرت، اخترت أصغر / صخرة و سهرت، كسرت الخرافة / وانكسرت / و درت حول البئر حتى طرت من نفسي / إلى ما ليس منها، صاح بي صوت / عميق: ليس هذا القبر قبرك، فاعتذرت. / قرأت آيات من الذكر الحكيم و قلت / للمجهول في البئر: السلام عليك يوم / قتلت في أرض السلام، و يوم تصعد / من ظلام البئر حيا ! .

مفهوم انتظار

انتظار از آن دست موضوعاتی است که قیصر در جای جای شعر خود بدان پرداخته است. روح انتظار در بسیاری از اشعار وی در سبک های مختلف شعری حضور دارد و شاید بیراه نباشد اگر شعر او را شعر انتظار و خودش را شاعر منتظر بنامیم. او همواره با ظرافت شاعرانه و بیان لطیف خود انتظار

موعود را فریاد می‌زند و آرزوی رسیدن آرمان شهری را که موعود بنا می‌نهد را در شعر خود می‌پروراند. قیصر حتی صبح و روشنایی را بدون دیدار موعود، چون عصر جمعه دلگیر می‌داند. عصر جمعه به دلیل اینکه خبری از دیدار موعود نمی‌شود و این امید به نومی‌دی بدل می‌شود، غمگین است. شاعر در سروده «روایت رؤیا» که در آرزوی ظهور مصلح و منجی عالم است، به فرزند زمان خود می‌گوید که رؤیای روشنش را به هیچ کسی نگوید چرا که شاید خواب روشن او را باور نکنند؛ لذا بر آن است که باید منتظر بود تا خواب یک ستاره دیگر (مهدی) تعبیر خواب‌های او را روشن کند (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۶، ۲۲۰). در این شعر، شاعر آرزوی آمدن مصلح را دارد و شعر با الهام از آیات اول سوره «یوسف» سروده شده که در آن یوسف^(ع) برای پدر، خواب خود را تعریف می‌کند و حضرت یعقوب^(ع) از او می‌خواهد که خوابش را برای برادرانش تعریف نکند. در این شعر امین پور معتقد است که جهان سیزده معصوم را به خود دیده است و منتظر درخشش چهاردهمین ستاره آسمان امامت است. امامی که تمام صفات پیامبر و ائمه^(ع) در او گرد آمده است، لذا شاعر به مخاطب می‌گوید که حال منتظر باش تا خواب یک ستاره دیگر، امام مهدی^(عج) تعبیر خواب‌های تو را روشن کند و شعر با امید به تحقق این آرزو به پایان می‌رسد: «می‌دانم / تو یازده ستاره و خورشید و ماه / در خواب دیده‌ای / حالا باش! / تا خواب یک ستاره دیگر / تعبیر خواب‌های تو را / روشن کند / ای کاش ۱۴» بعدی از ابعاد انتظار توجه به پیامبران و مکتب تعالی بخش آنهاست، منتظران چشم به راه کسی هستند که تمام صفات پیامبران الهی در او گرد آمده است و گویی با ظهور او تمام پیامبران الهی به ظهور می‌رسند و هر کسی دوست دارد آدم، شیث، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، داود، سلیمان، یوسف، و... محمد^(ص) را ببیند، آنان که می‌خواهند یازده ستاره رسول خدا^(ص) را نظاره کنند همه را یک جا در مهدی می‌بینند در این شعر قیصر، مهدی موعود را از تبار امامت می‌داند و از نژاد یازده ستاره، که این اشاره خود بُعد نبوت و امامت و انتظار را درآموزه‌های شیعیان تداعی می‌کند. حضرت یوسف^(ع) از راه تعبیر خواب، موفق می‌شود ضمن رهایی از زندان، به مقام و صدارت در حکومت مصر دست یابد این شعر قیصر، تلمیح به همین مضمون تعبیر خواب یوسف^(ع) دارد؛ تأویل شاعرانه‌ای از دوازده امام معصوم است و در خواب یک ستاره دیگر، مقصود حضرت حجت است و این تأویل و برداشت، بدیع و نوآورانه است و به نظر می‌رسد محمود درویش به یوسف^(ع) از این بعد و دریچه (استفاده از قصه یوسف برای بیان انتظار ظهور امام دوازدهم) ننگریسته است و به گونه دیگری انتظار را مطرح کرده است مانند این بخش شعر وی «هل جنیت علی أحدٍ عندما قلتُ إننی : رأیتُ أحدَ عشرَ

کوکبا، و الشمس والقمر، رأیتهم لی ساجدین» که گویی اعتقاد راسخ خود را نسبت به این مسأله ابراز می‌دارد که ملت فلسطین روزی از این محنت سخت که گرفتار آن شده، رهایی خواهد یافت و انتظار آن‌ها برای رهایی محقق خواهد شد.

جامه (پیراهن)

بهترین نمونه را در نمادگرایی جامه می‌توان در رموز عرفانی یافت که جامه را نماد هستی یک انسان به شمار می‌آورد. جامه مختص انسان است، زیرا هیچ حیوانی آن را در بر نمی‌کند. جامه از اولین نشانه‌های شناخت عریانی، شناخت خود و شناخت اخلاق است. درضمن، آشکارگر برخی وجوه شخصیت است، به خصوص شخصیت تأثیرپذیرنده و میل به تأثیرگذاری. در سنت اسلامی تعویض آیینی جامه، نشانه عبور از جهانی به جهان دیگر است. برخی لباسها تغییر و تحوّل شدید را نشان می‌دهند؛ مانند خرّقه یا عبا که وقتی به کسی اعطا شود نشانه عبور از عوالم غیر مذهبی به عالم مذهبی است. در آیین میترا، پوشیدن پی در پی، پیراهن‌ها مرتبط با درجه پیشرفت معنوی است. (شوالیه، ۱۳۷۹، ۴۱۸)

در داستان حضرت یوسف^(ع) پیراهن در سه جا به صورت خاص طرح می‌شود یکی، وقتی برادران پیراهن خون آلود یوسف را برای پدر می‌آورند، دیگر، وقتی زلیخا پیراهن یوسف را از پشت می‌درد و آنگاه که برادران، پیراهن یوسف را، به عنوان هدیه برای پدر می‌آورند. «بخشیدن پیراهن خود، نشانه سخاوت بی حد و مرز است. زیرا پیراهن پوست دوم است، پس به معنی بخشیدن خود، و شریک کردن دیگری در تمام خصوصیات درونی است». (همان، ۲۷۰) و واژه «پیراهن» در شعر قیصر امین پور چند بار تکرار شده است. مانند: باد بیقراری/ این بوی غربت است/ که می‌آید/ بوی برادران غریبم/ شاید/ بوی غریب پیرهنی پاره/ درباد/ نه! /... (امین پور، ۱۳۸۶، ۳۳۵ و ۳۳۶) و «... پس بهتر است درز بگیری/ این پاره پوره پیرهن/ بی بو و خاصیت را/...» (امین پور، ۱۳۸۷، ۲۴) و «قمیص» به معنای پیراهن در قصیده‌هایی که از محمود درویش در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است تکرار نشده است البته پیراهن ممکن است معادلهای دیگری هم داشته باشد که نگارنده به تعبیر قرآنی «وَسَبَقًا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَةً مِنْ دُبُرٍ» یوسف/ ۲۵ نظر داشته است و قمیص را به معنای پیراهن گرفته است.

حسن یوسف

در این آیه قرآن به زیبایی حضرت یوسف^(ع) اشاره شده است. «قُلْنَ حَاشَ اللَّهُ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» یوسف/۳۲ «گفتند معاذ الله، این آدمی نیست، این جز فرشته ای بزرگوار نیست». در ادب فارسی نیز نام یوسف، قرین زیبایی و حسن و جمال است. شاعران، معشوق خویش را در زیبایی و جمال به یوسف تشبیه کرده اند. به نظر می رسد حُسن ظاهر، ملازم زیبایی باطن در نظر گرفته شده است. گل های خانه تو را می شناسند/ وقتی که با ناز/ دستی به روی سر و گوششان می کشی/ یا آبشان می دهی/ هم حسن یوسف/ تمام جمال خودشان را نشان می دهند (امین پور، ۱۳۸۶، اب ۲۸) در این شعر حسن یوسف هم نام گلی است و هم به زیبایی حضرت یوسف اشاره دارد و همچنین در این شعر قیصر: ای حسن یوسف، دکمه ی پیراهن تو/ دل می شکفتد، گل به گل ازدامن تو (امین پور، ۱۳۸۶: ۳۵) حُسن یوسف می تواند در دو معنا به کار رفته باشد: ۱- صورت زیبای حضرت یوسف^(ع). ۲- گلی زیبا و خوشبو. واژه گل در مصرع دوم با حسن یوسف که نوعی گل است، تناسب دارد و کلمه پیراهن اشاره به پیراهنی دارد که در داستان حضرت یوسف^(ع) موجب بینا شدن حضرت یعقوب^(ع) گردید و با کلمه یوسف تناسب دارد. امین پور اینگونه به حسن و جمال یوسف در شعر خویش اشاره کرده است و محمود درویش هم در این شعر به جمال یوسف^(ع) اشاره کرده است: «هل یوسفُ السُّومریُّ أحنونا / أحنونا الجمیل، لَنُخطفَ منه کواکبَ هذا المساءِ الجمیل؟»

نتیجه

داستان حضرت یوسف^(ع) پیش از آنکه داستان عشقی باشد حکایت رویارویی انسان و شیطان و جدال تقوا و هوس است. شاعران و نویسندگان فارسی و عربی از قصه حضرت یوسف^(ع) برای بیان تعبیر از افکار و مقاصد خویش بهره برده اند. استبداد و جنگ تحمیلی در ایران و سنخیت این قصه با وضعیت مردم فلسطین باعث شده است که یوسف^(ع) و ماجراهای مربوط به ایشان را به عنوان نماد به کار ببرند و یوسف^(ع) می تواند به عنوان نماد، اسطوره یا موتیف ذکر شود چرا که وسیله ای برای بیان غیرمستقیم افکار و مخفی شدن در پس نقاب آن است و شخصیتی فراطبیعی و مقدّس است و این که عنصری تکرار شونده در متون است باعث شده است که تبدیل به موتیف شود.

محمود درویش خود را چون یوسف^(ع) در میان برادران خود غریب و بی یاور احساس می کند و از غربت و رنج مردم در سرزمین های عربی و اشغال و ستم موجود در آن تعبیر می کند و این اشغال

و سرکوب و ستم باعث شده است که از عناصر و شخصیت های موجود در داستان یوسف^(ع) به صورت غیرمستقیم و به عنوان نماد در اشعار خود یاد کند و اعتقاد راسخ به رهایی ملت فلسطین را ابراز می دارد. افکنده شدن یوسف^(ع) در چاه بستری شده است که محمود درویش بتواند از حصار و سرکوب و خفقان و عشق به وطن سخن بگوید و وی با تعبیر «اخونا الجمیل» به حُسن و زیبایی یوسف اشاره کرده است.

قیصر امین پور در اشعار خود به غربت یوسف^(ع) و بی پناهی و بی گناهی ایشان اشاره می کند و از این موضوع که برادران یوسف^(ع) قصد جان و کشتن وی را داشته اند برای بیان قضایای معاصر خود بهره می جوید. وی با تمسک به این داستان به خفقان حاکم بر جامعه خویش اشاره می کند و مضمون شهادت و عروج رزمندگان را بیان می کند و دو مسأله مبارزه و امید به پیروزی را در اشعار خویش می گنجاند. قیصر در لابه لای مضامینی که از داستان حضرت یوسف^(ع) در شعر خود بیان می کند با ظرافتی شاعرانه انتظار موعود و ظهور امام زمان^(عج) را ذکر می کند و وی واژه پیراهن را در شعر خویش تکرار می کند و با توجه به این که پیراهن حضرت یوسف^(ع) در سه جا به صورت خاص مطرح می شود مورد توجه است. قیصر از حُسن و جمال یوسف^(ع) در شعر خویش یاد می کند و با صفت بدیعی ایهام به آن جلوه خاصی بخشیده است.

هر دو شاعر با مهارتی وصف ناشدنی داستان حضرت یوسف^(ع) را در خدمت اندیشه های روزمره و مسائل و قضایای معاصر خود قرار می دهند و نماد یوسف و ماجراهای مربوط به زندگی ایشان را در اشعار خویش با تعبیر گوناگون و متفاوت بیان کرده اند که هر دو از این نماد برای بیان شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه خود و برای بیان حالتها و احساسهای درونی خویش استفاده کرده اند و هر دو به رهایی از ستم امیدوارند و آن را در شعر خویش بیان می کنند و ظرافت شاعرانه و بیان لطیف قیصر در بخشی که انتظار ظهور امام زمان را در ورای داستان حضرت یوسف^(ع) بیان می کند برجسته است. فضل و برتری قائل شدن برای یک شاعر نسبت به شاعر دیگر کمی دشوار می نماید و می توان گفت هم محمود درویش و هم قیصر امین پور در بازآفرینی عناصر این داستان موفق عمل کرده اند و آثار آن ها در این زمینه متفاوت است.

منابع

- ۱- القرآن الکریم.
- ۲- احمد علی الزبیدی، رعد، (۲۰۰۸)، القناع فی الشعر العربی المعاصر، دمشق، دار الینابیع.
- ۳- اسماعیل پورابوالقاسم، (۱۳۸۷)، اسطوره، بیان نمادین، چاپ دوم، تهران، سروش.
- ۴- امین پور، قیصر، (۱۳۸۶)، گزینه اشعار، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات مروارید.
- ۵- (۱۳۸۶ ب)، گلها همه آفتابگرداند، چاپ نهم، تهران، انتشارات مروارید.
- ۶- (۱۳۸۷)، دستور زبان عشق، چاپ ششم، تهران، انتشارات مروارید.
- ۷- باستید، روزه، (۱۳۷۰) دانش اساطیر، ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، تهران، انتشارات توس.
- ۸- بهار، مهرداد، (۱۳۷۸)، اسطوره و تاریخ، تهران، نشر چشمه.
- ۹- درویش، محمود، (۱۹۹۴)، دیوان، ج ۲، چاپ اول، دارالعهده، بیروت.
- ۱۰- (۲۰۰۹)، الأعمال الأولى، چاپ ریاض الریس للکتب والنشر.
- ۱۱- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۱۲- سید حسینی، رضا، (۱۳۸۴)، مکتبهای ادبی، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات نگاه.
- ۱۳- شواهی، ژان آلن گرابران، (۱۳۷۹) فرهنگ نمادها، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، چاپ اول، تهران، انتشارات جیحون.
- ۱۴- شهیراد، کتایون، (۱۳۸۴) «مقاله چاه مکان اسطوره ای در ادبیات شرق و غرب»، اسطوره ادبیات مجموعه مقالات، تهران، سمت، چاپ دوم.
- ۱۵- مستقیمی، مهدی، (۱۳۷۹)، قصه حضرت یوسف (ع) به روایت منابع اسلامی، چاپ پنجم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۶- مغنیه، احمد جواد، (۲۰۰۴)، الغربیة فی شعر محمود درویش، الطبعة الأولى، بیروت، لبنان، دارالفارابی.
- ۱۷- موسوی گرمارودی، علی، (۱۳۸۶)، ایهامهای ماهرانه، رسم شقایق، سوگ نامه قیصر امین پور، تهران، سروش.
- ۱۸- نمر موسی، ابراهیم، (۱۹۹۵)، حدائث الخطاب و حدائث السؤل، بیرزیت، مرکز القدس للتصمیم.
- ۱۹- هاوکس، ترنس، (۱۳۸۰)، استعاره، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نشر مرکز.
- ۲۰- جلالی، مریم، مولایی صغری، (۱۳۹۱)، ماه کودک و نوجوان، «مفهوم سازی در اشعار مصطفی رحماندوست» ش ۱۸۱، صص ۷۰-۷۴.
- ۲۱- رستم پورملکی، رقیه، (۱۳۸۳)، «التناص القرآنی فی شعر محمود درویش»، مجلة الجمعية العلمية الإيرانية للغة العربية وآدابها، العدد الثالث.
- ۲۲- کیانی، رضا، جهانگیر امیری، فاروق نعمتی، «جلوه های بینامتنی قرآن کریم در شعر قیصر امین پور» فصلنامه علمی پژوهشی «پژوهش های ادبی قرآنی» سال اول / شماره دوم / تابستان ۱۳۹۲ صص ۱-۱۸.
- ۲۳- لک، منوچهر، (۱۳۸۴)، «درآمدی بر شناخت اسطوره و تبیین کارکردهای هویت بخش آن در شعر جنگ» فصلنامه مطالعات ملی، ش ۳، صص ۶۳-۸۴.
- ۲۴- الاسطه، عادل (دون تا). خواطر حول الغموض فی شعر درویش قراءات من دیوان «ورد اقل»

www.najah.edu/file/Essays/arabic/Ade1%20Usta%20Essays/174.doc

۲۵- شقروش، شادی، (۲۰۰۹) محمود درویش المصلوب فی رحم القضية، مجلة دلیل الكتاب

http://www.dalilmag.net/?id=158